



لیبو فروخته‌ها هم، هر کیلو لیبو را حدود ۳۰ هزار تومان می‌خریم.» بعد در حالی که دستانتش را پاک می‌کند، می‌گوید: «هر کیلو لیبو حدود ۶ عدد لیبو متوسط است. درون ظرف‌های متوسط حدود ۲۰۰ و برای ظرف‌های کوچک حدود ۱۵۰ گرم لیبو جا می‌گیرد.»

وقتی صحبت از اوضاع کار می‌شود، می‌گوید: «کار و بار ما هم مثل کار همه مردم، اگر کار و حال مردم خوب باشد، کار ما هم خوب است. قبلاً شلغم می‌فروختم، اما الان، لیبو و باقالی می‌فروشم. لیبو خوردن در فصل سرما به عادت دیرینه ایرانی‌ها بازمی‌گردد. مردم فکر می‌کنند چقدر قند بالایی دارد، اما حقیقت این است که این ماده غذایی فواید زیادی دارد. به صورتی که در شب یلدا، ایرانیان لیبوی داغ را به عنوان یکی از مواد غذایی ارزشمند می‌خورند. علاوه بر آن مردم سرشان شلوغ است و فرصت تهیه این گونه خوراکی‌ها را در خانه ندارند. همچنین این منطقه آتندر وسیع است که مردمی که برای خرید می‌آیند برای تجدید قوای نیاز دارند تا قند خونشان را کمی افزایش دهند.»

عمولیوفروش، از جوادیه می‌آید و چرخ دستی اش را با وانت دوستش به مرکز شهر می‌آورد تا کاسبی کند. «در جنوب شهر، مشتری زیاد نیست. اینجا اکثر زن و شوهرهای جوان برای خرید می‌آیند و در حین خرید، گاهی هم لیبو یا باقالی می‌خرند. اینکه در کجای شهر و خیابان بساط کنیم، مهم است. پارک‌های بزرگ شهر، جلوی پاساژها، چهارراه‌ها، حوالی مدارس و مراکز خرید، خوب است. البته هر کسی قلمرویی دارد و نمی‌توانی وارد قلمرو لیبوفروش‌های دیگر بشوی.»



سختی‌های کار و مشکلاتی که هر روز با آنها درگیر است این گونه می‌گوید: «از نوجوانی با چرخ دستی چغاله، لیبو و باقالی فروخته‌ام. گاهی برای فروش یک ظرف باید ساعت‌ها منتظر بمانیم. لیبو و باقالی در طول روز طرفدار ندارد و شب‌ها مشتری بیشتری می‌شود. بچه تهران نیستم و در ورامین زندگی می‌کنم. چرخ دستی را در گاراجی حوالی ونک می‌گذارم و ظهر که می‌آیم به دنبال مشتری، کوچه و خیابان‌های اطراف را طی می‌کنم. دوست داشتم درس بخوانم، کار خوب و جایگاه اجتماعی مناسب داشته باشم، اما از ۱۴ سالگی تشرک تحصیل کردم و دستفروشی می‌کنم. خیلی‌ها هم از من درباره شهرداری و مأموران سد معبر سؤال می‌کنند، اما من با شهرداری منطقه کنار آمده‌ام و طبق قرار هر ماه مبلغی را به عنوان مالیات به آنها پرداخت می‌کنم و آن‌ها نیز اجازه کسب و کار می‌دهند.»

قلمرویی برای لیبوفروشی
دستانتش از سرما، سرخ شده با این حال لیبو را تند و فزیز در ظرف پلاستیک سفید می‌گذارد و به دست دختر بچه کوچکی که کنار چرخ دستی ایستاده، می‌دهد. سال‌هاست در خیابان سعیدی، حوالی چهارراه مخبرالدوله بساط می‌کند. یکی از خیابان‌های قدیمی پایتخت که بیشتر مغازه‌های آن بوتیک لباس فروشی، طلافروشی، کفش فروشی، آینه و شمع‌دان و تک و نوک سوپرمارکت... است. پیرمرد سن بالایی است که همه او را عمو جان صدا می‌زنند. سرگرم تمیز کردن سینی گرد لیبوفروشی است. لبخند تلخی می‌زند و می‌گوید: «نمی‌دانم چرا تصور مردم از دستفروشی، شغلی پردرآمد است. از صبح تا الان نیم کیلو



سرچراغی‌های روشن، اما کم سو
سال‌هاست سرچراغی چرخ‌هایی که خوراکی‌های زمستانی داغ می‌فروشند مانند سابق نیست. حمید، با ملاقه‌ای که در دست دارد، شهید غلیظ و قرمز را از سینی رومی در حال قیل زدن برمی‌دارد و روی لیبوها می‌ریزد و می‌گوید: «بازار خوراکی‌های داغ زمستانی مثل سابق نیست و به دلیل گرانی مواد غذایی و مشکلات اقتصادی، درآمد فصلی ما کم رونق شده و به صرفه نیست. باور کنید ما هم این لیبوها را گران می‌خریم. ما آن‌ها را از شب قبل آماده می‌کنیم تا پخته شوند و به دست مشتری بدهیم. تا چند سال قبل با سرد شدن هوا آن قدر مشتری اطراف چرخ جمع می‌شدند که نمی‌دانستیم سفارش کدام‌شان را زودتر آماده کنیم. البته این روزها هم مشتری‌های ثابت به ما سر می‌زنند ولی خیلی‌ها ترجیح می‌دهند از تهر بار لیبو بخرند و در خانه درست کنند.»

حمید از وقتی خودش را شناخته کار اصلی اش همین بوده است. وقتی صحبت از کسب و کارهای این روزها می‌شود، دستفروشی را یک شغل کاذب و بدون پشتوانه معرفی می‌کند و می‌گوید: «عده‌ای می‌گویند شغل دستفروشی مالیات و بیمه ندارد، اجاره مغازه ندارد، سرمایه اولیه کلان ندارد و به همین دلیل بسیار به صرفه است. حتی جایی شنیدم که می‌گفتند لیبوفروشان تهران درآمد خیلی بالایی دارند، اما باور کنید این طور نیست.»

محدوده لیبوفروشی اش خیابان ملاصدراست و زمستان‌ها لیبو و باقالی می‌فروشد و تابستان‌ها، چغاله بیدام و کوجه‌سبز. او از آرام و مرتب برش می‌زند و تمامی تکه‌های یک‌دست شده را به دست آنها می‌دهد تا کامشان شیرین شود. نور چراغ پیک‌نیک با سرمای خشکی که در محیط است، مه غلیظی ایجاد کرده است. مردم در حال رفت و آمدند و قد، قیافه، لباس، رنگ‌ها و صداها تغییر می‌کند اما فقط مرد لیبوفروش به همراه گاری اش ثابت هستند و سال‌هاست که در همین نقطه می‌ایستد تا با لیبو داغ بخشی از سرمای وجود رهگذران را کم کند.

جامانده‌ای که با گذر سال‌های دور و دراز همچنان با همان کاربری گذشته، مشغول کسب و کار است. بازار نوبرانه‌اش در بهار گرم است و بازار لیبو و باقالی اش هم در زمستان. خوراکی‌هایی که پیش از اینکه دیدن خودشان ما را به وجد بیاورد، قیمت‌های عجیب و غریب‌شان شگفت‌زده‌مان می‌کند: قیمت‌های ۱۲۰، ۱۵۰ و ۱۸۰ هزار تومانی خیلی‌ها را از خرید منصرف می‌کند.

لیبو قرمزهای درشت روی سیخ‌های دایره‌ای که از وسط چرخ بیرون زده شده‌اند، به همراه باقالی غلطان و جوشانی که بوی گلبر آن رهگذران را در این هوای سرد وسوسه می‌کند در همان نگاه اول مشتری را کنار گاری می‌کشاند. رهگذران هر از گاهی می‌آیند و چیزی سفارش می‌دهند و می‌روند و باز هم صدای فریاد لیبوفروش جوان بلند می‌شود که می‌گوید «لیبو دارم، لیبوی داغ.»



هوا که رو به سردی می‌رود، بساط نوشیدنی و خوراکی‌های سرد هم جمع می‌شود و بسیاری از دستفروش‌ها تغییر کاربری می‌دهند. آنها ترجیح می‌دهند آدم‌های گدزی و بسپاری از دستفروش‌ها را پایتخت را گرم کنند. به همین دلیل است که با رسیدن پاییز، خیلی زود، سرو کله گاری‌های لیبو و باقالی در خیابان‌های شهر پیدا می‌شود



تک‌ن: علی محمدی

آنها با دست‌های یخ‌زده از شما پذیرایی می‌کنند

«لیبو دارم، لیبوی داغ»

گزارش

نیلوفر منصوری خبرنگار

آرام و مرتب برش می‌زند و تمامی تکه‌های یک‌دست شده را به دست آنها می‌دهد تا کامشان شیرین شود. نور چراغ پیک‌نیک با سرمای خشکی که در محیط است، مه غلیظی ایجاد کرده است. مردم در حال رفت و آمدند و قد، قیافه، لباس، رنگ‌ها و صداها تغییر می‌کند اما فقط مرد لیبوفروش به همراه گاری اش ثابت هستند و سال‌هاست که در همین نقطه می‌ایستد تا با لیبو داغ بخشی از سرمای وجود رهگذران را کم کند.

جامانده‌ای که با گذر سال‌های دور و دراز همچنان با همان کاربری گذشته، مشغول کسب و کار است. بازار نوبرانه‌اش در بهار گرم است و بازار لیبو و باقالی اش هم در زمستان. خوراکی‌هایی که پیش از اینکه دیدن خودشان ما را به وجد بیاورد، قیمت‌های عجیب و غریب‌شان شگفت‌زده‌مان می‌کند: قیمت‌های ۱۲۰، ۱۵۰ و ۱۸۰ هزار تومانی خیلی‌ها را از خرید منصرف می‌کند.

لیبو قرمزهای درشت روی سیخ‌های دایره‌ای که از وسط چرخ بیرون زده شده‌اند، به همراه باقالی غلطان و جوشانی که بوی گلبر آن رهگذران را در این هوای سرد وسوسه می‌کند در همان نگاه اول مشتری را کنار گاری می‌کشاند. رهگذران هر از گاهی می‌آیند و چیزی سفارش می‌دهند و می‌روند و باز هم صدای فریاد لیبوفروش جوان بلند می‌شود که می‌گوید «لیبو دارم، لیبوی داغ.»

هوا که رو به سردی می‌رود، بساط نوشیدنی و خوراکی‌های سرد هم جمع می‌شود و بسیاری از دستفروش‌ها تغییر کاربری می‌دهند. آنها ترجیح می‌دهند آدم‌های گدزی خیابان‌های سرد و شلوغ پایتخت را گرم کنند. به همین دلیل است که با رسیدن پاییز، خیلی زود، سرو کله گاری‌های لیبو و باقالی در خیابان‌های شهر پیدا می‌شود. در سوز سرما تکه‌های چوب را در پی‌ت حلبی آتش می‌زنند تا رهگذران برای چند دقیقه هم که شده گرم شوند. می‌گویند خیلی‌ها در این سرما ترجیح می‌دهند زودتر به خانه برگردند اما ما تا نیمه‌شب همین جا می‌مانیم تا با لیبو داغ مشتری را گرم کنیم. هرچه قدر هوا سردتر باشد، مشتری‌های ما هم زیادتر می‌شوند.

چند نفری دور گاری چوبی را گرفته و چشم به دستان فروشنده دوخته‌اند که با صبر و حوصله لیبوها را داخل ظرف پلاستیکی کوچکی،

یک جدول با دو شرح

- جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.**
- ۸۶۴۴**
- افقی:**
۱- از رنگ‌ها - رهاورد و سوغاتی دو شهر بروجرد و شیروان
۲- گسترش - دیدار - در مقام تحسین و شادی می‌کشند
۳- خانه ییلاقی مجلل - نوعی چسب - عددی دورقمی
۴- سوغات شهر مراغه - قهوه - تپه و تل
۵- اشاره بعید - ضرر - پایان دادن به زندگی یک جاندار - ضمیر غایب
۶- فیلسوف بریتانیایی - فلز قلبیایی - کار عبوس!
۷- بی‌رنگ - اجتناب کردن - مزد کار
۸- باستانی - بدگویی کردن - باطراوت
۹- موزه معروف - میزان انرژی مواد غذایی - با «هاج» آید
۱۰- همگانی - تنها - جاوید و همیشه
۱۱- ضد «هیج» - امیدوار - از خشکیار - کافی
۱۲- خط باستانی - طلا- وسیله سر خوردن روی یخ
۱۳- مجبور به کاری - بانوی انگلیسی - ۹۲ سانتیمتر
۱۴- خوانندگی‌های دانش‌آموز - نابودی - عمل منافع
۱۵- سرپناه ندارد - استانی در دامنه غربی سلسله جبال زاگرس
- عمودی:**
۱- پُشن - بنای تاریخی کرمان
۲- فراموشی - دوره‌ها - رای‌ها
۳- دومین اقیانوس بزرگ دنیا - عنصر فلزی شماره ۷۵ جدول تناوبی - دایره‌ای شکل
۴- فراموشی سالخوردگی - بالاترین پست اداره
۵- خدای اقیانوس‌ها - نام اصلی مجنون - باشکوه
۶- بی‌حس - کوه اروپا - زورق و قایق کوچک - کلام شگفتی
۷- سیاه‌زخم - آرزوی پرزده در قفس - نام «تولستوی»
۸- امر واضح و ایمان باطنی - فیلم مهدی اسماعیلی (روی پرده سینما) - برای اینکه
۹- درخت جنگلی - کشاورز - وضعیت دشوار
۱۰- کلاه فرنگی - سکه برنجین - درخت تسبیح - پول رایج در ژاپن
۱۱- از اعداد ترتیبی - خرقه - حرف ربط
۱۲- پنهان کردن - جزیره‌ای در هرمزگان
۱۳- شاعر و ادیب آلمانی - نیاکان - نام «مارکس» فیلسوف معروف
۱۴- پشت سر - بیرون راندن - یکرو، مخلص
۱۵- پرتوسنج - پایدار و برقرار
- عمودی:**
۱- ماشین زراعت - چاشنی کباب کوبیده
۲- عصاره میوه - راه و روش - یار
۳- عیب و نقص - بخشش - شهری نزدیک تبریز - بوی زننده رطوبت
۴- کشور قهوه - شنا - میوه هفت‌سین
۵- بدی عاقبت - پدر فریدون - نمایش همراه با ساز و آواز
۶- عدسی - از مناطق پکر گردشگری هرمزگان - این شهر به «پایتخت طبیعت ایران» معروف است
۷- هالوزن نمک - نظیر - پوچ - نوعی خار
۸- جمع دلیل - کوه - صد متر مربع
۹- درد و مرض - اثر توریستی اصفهان
۱۰- ماه رومی - نشانه‌ها - آفریدگار
۱۱- لوس - شروط - سن تند
۱۲- شیرینی روسیه - اختراعی از «گراهام بل»

جدول سودوکو
ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

جدول سودوکو شماره ۸۶۴۴

حل جدول سودوکو شماره ۸۶۴۴

جدول سودوکو شماره ۸۶۴۳

حل جدول سودوکو شماره ۸۶۴۳

جدول سودوکو

میان:
۱- از گوازیادی - یکی پول «بولیوی»
۲- روی سقف اتومبیل - «دره تخت» یکی از روستاهای توریستی این شهرستان به شمار می‌رود
۳- بیزاری - نوعی بیماری - حکومت
۴- نظریه - دلاور - محل دور زدن
۵- همان «بس» - فرشته‌ماهی - سرسرا - ایرد صبر باستان
۶- صریح‌الوجه - آبگینه - ورای همه آسمان‌ها
۷- بارگذاری سیستم‌عامل - فرودگاه «اندونزی» - شماره خودرو
۸- مانند - فیلم «کلود شابرول» - مصیبت‌ها

جدول سودوکو شماره ۸۶۴۳

حل جدول سودوکو شماره ۸۶۴۳

جدول سودوکو شماره ۸۶۴۲

حل جدول سودوکو شماره ۸۶۴۲